

نسب شناسی سادات مجالی برای گفتگوی فریقین در تاریخ است



به گزارش روابط عمومی مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، دکتر کازونو موریموتو، دانشیار مؤسسه مطالعات عالی آسیای دانشگاه توکیو، سوم تیرماه ۱۳۹۸، با حضور در مؤسسه میراث مکتوب، در جلسه‌ای با مدیرعامل و پژوهشگران این مؤسسه، در زمینه مطالعات اسلام و ایران و به‌ویژه پژوهش‌های خود، گفتگویی داشتند که رئوس آن در این گزارش درج شده است.

دکتر **کازونو موریموتو**، دانشیار مؤسسه مطالعات عالی آسیای دانشگاه توکیو در حوزه تاریخ اسلام و ایران است. وی از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷ به عنوان دانشجوی دوره دکتری دانشگاه تهران و پژوهشگر مهمان در کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران (قم) به پژوهش‌هایی درباره تاریخ نسب‌نویسی سادات در ایران و خاورمیانه پرداخت. دکتر موریموتو از برندگان اولین دوره جشنواره بین‌المللی فارابی در حوزه علوم انسانی است و تاکنون مقالاتی از وی به فارسی ترجمه و چاپ شده که از جمله آنها می‌توان به مقاله «مطالعه‌ای مقدماتی درباره پراکندگی جغرافیایی نقابۀ الطالبيين (در پی درک و فهمی از پراکندگی و گسترش اولیه سادات)» اشاره کرد که با ترجمه محمدحسین حیدریان، در دو شماره ۳۶-۳۷ مجله آینه میراث (بهار و تابستان ۱۳۸۶) چاپ شده است.

دکتر موریموتو در این جلسه که با حضور دکتر اکبر ایرانی، مدیر عامل مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، و آقایان علی صفری آق‌قلعه و محمد باهر برگزار شد به گفتگو درباره موضوعات مختلفی از جمله جایگاه مطالعات اسلامی و ایرانی در ژاپن، علل و انگیزه‌های علاقه‌مندی به تحقیقات مربوط به علم انساب، نسب‌شناسی سادات، مهم‌ترین دستاوردهای او از این تحقیقات و... پرداخت.

در ابتدای جلسه دکتر ایرانی توضیحاتی درباره فعالیت‌های مرکز در حوزه چاپ کتاب‌ها و مقالات این مؤسسه ارائه کرد. از جمله این آثار کتاب «تحفة الازهار و زلال الانهار فی نسب ابناء الائمة الاطهار» تألیف ضامن بن شدقم حسینی در حوزه انساب بود که دکتر ایرانی از تجدید چاپ آن و اعمال برخی اصلاحات جزئی در آن در آینده خبر داد.

دکتر موریموتو طی سخنانی درباره اهمیت کتاب تحفة الازهار گفت من تاکنون بیشتر روی نسب‌نامه‌های مربوط به قبل از دوره صفویه کار کرده‌ام و یکی از علائق پژوهشی من این بوده است که ببینم چطور اهل سنت و شیعه از طریق نسب‌شناسی با هم

گفتگو کرده‌اند. یکی از محققان دانشگاه شیکاگو هم سال‌ها قبل اصطلاحی با عنوان «ابهام فرقه‌ای (confessional ambiguity)» بر ساخته که به خصوص در بازه زمانی قرون هشتم و نهم که آمیختگی باورهای فریقین در فضای آن روزگار حاکم است، مصداق پیدا می‌کند. پژوهش‌های من بیشتر معطوف به این دوره است و می‌خواهم ببینم که آیا انساب سادات یا جایگاه سادات که مورد قبول هر دو طرف است چگونه پل واصل بین دو گروه شیعه و اهل سنت شده است. هر چند اطلاعاتم در باب نسب‌شناسی بعد از دوره صفویه (مثلاً آثاری مانند سراج الانساب و...) کمتر است، با این حال تحفة الازهار، چه به لحاظ حجم و چه به لحاظ محتوا، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به‌ویژه آن‌که نویسنده آن، ابن‌شدفم، نگاه باز و تجربیات فرامنطقه‌ای داشته است. این کتاب البته اطلاعات جالبی هم درباره نسب‌شناسان قبل از دوره صفوی دارد.

دکتر موریموتو در ادامه توضیحاتی درباره برخی از کارهای پژوهشی اخیر خود ارائه کرد و گفت اخیراً پژوهش‌های من بیشتر معطوف به ابن‌عنبه است. از قرن هفتم تا نهم یک شبکه دوازده‌امامی نسبتاً ثابتی را شناسایی کرده‌ام که محدوده زمانی آن تقریباً از دوره الجایتو تا دوره ابن‌عنبه (د. ۸۲۸ق) است. نسب‌شناسانی بوده‌اند که از شهرهای مهم دوازده‌امامی عراق مانند نجف، حله و کربلا مهاجرت می‌کردند یا به مسافرت‌های طولانی می‌رفتند. اینها نه فقط در فلات ایران، بلکه در آسیای مرکزی و ماوراءالنهر تا دشت قباچاق، شبکه‌هایی داشته‌اند. در میان آنها چند نسب‌شناس مشابه را شناسایی کرده‌ام که نقاط مشترک داشته‌اند؛ از جمله آن‌که همه سعی می‌کردند به دربار پادشاهان ترک و مغول نزدیک شوند. مثلاً نسب‌شناسی به نام سیدعبدالحمید که از نجف برخاسته بود به آن نواحی می‌رود و ابن‌بطوطه با او در دربار ازبکان دشت قباچاق ملاقات می‌کند. این شخص با نوه ابن‌بطوطه در سمرقند دوره تیمور ملاقات می‌کند و بعدها نوه ابن‌بطوطه هم ظاهراً به نجف رفته است. منظورم از این مطلب این است که اینها همه با هم رابطه داشته‌اند. گرچه مدرک مسلم و قطعی حاکی از شیعه بودن این سیدعبدالحمید و برخی امثال او وجود ندارد اما از طریق بررسی روابط اجتماعی و انسانی اینها، و نیز پیوندی که با شهرهایی مثل نجف و حله داشته‌اند، می‌توان گفت که مسلماً شیعه بوده‌اند که یا تقیه می‌کردند و یا به هر حال جوانب احتیاط را رعایت می‌کردند. طرف‌های مقابل هم چون سید و نسب‌شناس بودند رعایت حال ایشان را می‌کردند. بنده درباره این افراد و شناسایی آنها کار می‌کنم و چند مقاله هم در این باره به انگلیسی نوشته‌ام.

در ادامه آقای صفری آق‌قلعه، پژوهشگر متون و نسخه‌شناس، با این پیشنهاد که بررسی نسب‌نامه‌های این دوره بهتر است دستکم از قرن ششم شروع شود، گفت همچنان که در مقدمه تصحیح گیهان‌شناخت اشاره کرده‌ام قطان مروزی کتاب الدوحة را که چیزی از آن موجود نیست، در همین دوره نوشته است. طی بررسی‌هایم در مقدمه گیهان‌شناخت هم آورده‌ام که با توجه به یک نامه فارسی که از دربار سنجر به خلیفه عباسی در بغداد نوشته شده و در آن نامه سلطان به خلیفه اطمینان خاطر داده که قصد نداریم علویان را بر سر کار بیاوریم، می‌توان گفت که چنین خبری به دربار عباسی رسیده بوده است. از سویی می‌دانیم که اکثر کتاب‌های مربوط به انساب که در آن دوره نوشته شده مربوط به نواحی تحت حکمرانی سنجر در خراسان (مرو و...) بوده و این شواهد نشان می‌دهد که احتمالاً در آن مقطع سنجر قصد داشته علویان را به جای عباسیان بر سر کار بیاورد.

صفری آق‌قلعه با تأکید بر پیوند و ارتباط نسب‌شناسی با مسائل سیاسی پشت‌پرده آن روزگاران گفت بنده در ضمن مقاله دیگری که اخیراً درباره نجم‌الدین دایه نوشته‌ام و در آستانه چاپ در گزارش میراث است نشان داده‌ام که دقیقاً مشابه این موضوع در قرن هفتم هم اتفاق افتاده است. در آن زمان هم علاءالدین محمد خوارزمشاه می‌خواهد علویان را بر سر کار بیاورد. جالب توجه اینکه سنجر در اوج قدرتش توسط ترکان غز ساقط شد و حکومت سلطان محمد خوارزمشاه را هم مغولان برانداختند؛ یعنی دو پادشاه از دو سلسله متفاوت وقتی می‌خواهند علویان را بر سر کار بیاورند ساقط می‌شوند. عباسیان به واسطه ارتباطاتی که داشته‌اند، هر حکومتی که موجودیتشان را به خطر می‌انداخت بساطش را برمی‌چیدند. البته من در این زمینه متخصص نیستم و جا دارد که متخصصان حوزه تاریخ این موضوع را به‌طور جدی بررسی کنند. همین‌قدر می‌توانم بگویم که اینها شواهدی است که نشان می‌دهد بررسی نسب‌نامه‌های این دوره بهتر است دستکم از قرن ششم شروع شود.

دکتر موریموتو در پاسخ اظهار کرد البته کار من بر روی نسب‌شناسان از قرن سوم و از «تهذیب الانساب و نهاية الألقاب» یحیی بن حسن العقیقی آغاز می‌شود که در مدینه بوده است. من دوره‌های مختلف را مقطع‌بندی کردم و نگاهم را روی قرن هفتم تا نهم معطوف کردم که این دوره را به عنوان دوره شاخص فعالیت‌های نسب‌شناسان دوازده‌امامی، از طریق شبکه‌ای که پیشتر عرض کردم، بشناسانم؛ وگرنه در باب نسب‌شناسان قبلی هم کمابیش کار کرده‌ام. در باب پیوند موضوعات سیاسی با نسب‌نامه‌ها هم بنده اطلاعاتی دارم؛ گرچه هنوز مطمئن نیستم که فی‌المثل نسب‌نامه المروزی الأذرقانی (با عنوان الشجرة المباركة) که از آن محیط برخاسته به چه شکلی با حرکت‌های سیاسی که در سطوح بالا صورت می‌گرفته مرتبط بوده است.

صفری آق‌قلعه هم در توضیح مطلب خود گفت باز در دوره مغول و در عصر الجایتو هم از این ماجراها داریم. برخی مرگ او را مشکوک دانسته و گفته‌اند وقتی الجایتو به علویان تمایل پیدا کرد رشیدالدین به قتل متهم شد. اینها شواهدی است که وقتی پشت سر هم تکرار می‌شود مشاهده می‌کنیم که علویان، بر خلاف تصور برخی، اهمیت بسیار زیادی در حوادث تاریخی داشته‌اند، اما چون علویان تاریخ را نوشته‌اند این مسائل مهم هیچ‌گاه در تاریخ نیامده است. این حوادث اتفاقی نبوده‌اند اما پشت‌پرده آنها در تاریخ منعکس نشده و مسکوت مانده است. در مقاله‌ای که پیشتر در باب سلطان محمد خوارزمشاه نوشته‌ام نیز اشاره کرده‌ام که این‌اثر دقیقاً در همانجایی که به مرگ سلطان محمد اشاره می‌کند تصریح می‌کند که مسائلی در تاریخ وجود دارد که نمی‌توان گفت! همان‌طور که عرض کردم این مسائل صرفاً در حد نسب نیست. مثلاً می‌بینیم که در دربار خلفای عباسی نقبای سادات حضور دارند و بخشی از سهم شرعی خود را دریافت می‌کنند. بعد از حمله مغول برخی از حکومت‌ها تا حدودی این مسائل را دارند و برخی اصلاً ندارند. اما در دربار عباسی تا آخرین روزها نقبا حضور دارند و خودشان از اجزای دستگاه خلافت محسوب می‌شوند.

دکتر موریموتو در پاسخ اظهار کرد ظاهراً ملک‌شاه سلجوقی هم با چنین مسئله‌ای مواجه بوده و اگر اشتباه نکنم در یکی از نسب‌نامه‌های خراسانی اشاراتی به این موضوع شده است. با این حال، من معتقدم از میان رفتن سنجر سلجوقی و سلطان محمد خوارزمشاه که در زمان خلافت عباسی اتفاق افتاده با زمان الجایتو تفاوت‌هایی داشته است. طبعاً خلیفه عباسی بغداد حضور یک سلطان قدرتمند را که می‌خواهد به موازات او دستگاهی برای خود دست‌وپا کند برنمی‌تابد. اما در دوره ایلخانی و دوره الجایتو وضع متفاوت است. البته من این موضوعات را جالب و درخور توجه می‌دانم و باید اقرار کنم که حوزه انساب بسیار وسیع است و چون با موضوعات مختلفی، از جمله همین مسائل سیاسی، پیوند دارد گاه باعث سرگردانی آدم می‌شود.

وی در ادامه به ارائه توضیحاتی درباره برخی از تحقیقات در دست انجام خود و اهمیت این‌گونه تحقیقات برای جامعه ژاپن پرداخت و گفت من در تحقیقاتم نه فقط روی نسب، بلکه روی فعالیت‌های نسب‌شناسان و کاربرد اجتماعی علم انساب در جامعه کار می‌کنم. به‌طور کلی نسل استادان من در ژاپن یک نگرش ذات‌گرایانه (Essentialistic) به اسلام داشتند و اسلام را یک کلیت یکپارچه و به‌هم‌پیوسته تلقی می‌کردند و برای تأکید بر اهمیت این موضوع، شناخت از اسلام را به عنوان جایگزین یا عامل هراس ذهن ژاپنی از غرب‌محوری معرفی می‌کردند. آنان ادعایشان این بود که برای رهاشدن از طرز تفکر غرب‌مداری باید اسلام را شناخت. من در دوره دانشجویی کاملاً تحت تأثیر طرز تفکر استادانم بودم اما به تدریج که شروع به کارهای پژوهشی در جزئیات مسائل مربوط به تمدن اسلام و فرهنگ اسلامی کردم دیدم که رویکرد ایشان چندان هم به مسلمانان زنده حق نمی‌دهد؛ یعنی جنبه ایدئولوژیک آن قوی بود و با مسلمانان برادر به‌مثابه انسان مواجه نمی‌شد. بنابراین آرزو داشتم حرکت‌هایی را که مسلمانان به اسم اسلام انجام می‌دهند اما جنبه اجتماعی و انسانی آنها بسیار قوی است مورد بررسی قرار دهم و از این حیث نسب‌شناسی سادات برای من موضوع بسیار مناسبی بود. چون در کنار جنبه مذهبی، جنبه‌های مختلف اجتماعی آن (مثلاً جعلی بودن برخی از نسب‌نامه‌ها) زوایای بسیار جالبی دارد. البته من هنوز هم نمی‌دانم که چگونه باید این دو جنبه را تجمیع کنم که درخور ذائقه مخاطبان ژاپنی باشد. به طور کلی تصور می‌کنم این برای مخاطبان ژاپنی مهم است که بدانند دین اسلام هم مانند ادیان دیگر، و از جمله ادیان ژاپنی، جنبه اجتماعی و انسانی دارد و این امر اسلام را برای ژاپنی‌ها قابل فهم می‌کند. من با همین بررسی‌های ریز و کشف‌های جزئی در حوزه نسب‌شناسی و دیگر موضوعات مرتبط با فرهنگ و تمدن اسلامی، قصد دارم به درک خودم از اسلام برسیم. این تحقیقات شناخت مرا از اسلام و جوامع مسلمان و حتی از انسان عمیق‌تر کرد. البته ناگفته پیداست که شناسایی همان شبکه شیعه دوازده‌امامی در قرن ۸ و ۹ برای مخاطبان ایرانی و حوزه‌های شیعه پژوهی به‌طور خاص مهم است.

آخرین بخش سخنان دکتر موریموتو به توضیحاتی درباره برخی کتاب‌های نسب‌شناسی بود که در دوران اخیر توسط برخی جعل یا دستکاری شده‌اند. او گفت متأسفانه تعداد قابل توجهی از نسب‌نامه‌هایی که اکنون به‌عنوان کتاب‌های صحیح شناخته می‌شود و حتی برخی از آنها در ایران هم تصحیح و چاپ شده از همان دست نسب‌نامه‌های جعلی و دستکاری‌شده هستند و جای شگفتی است که برخی از متخصصان به تصور صحیح و مهم بودن این کتاب‌ها، از این منابع در پژوهش‌های خود بهره گرفته‌اند.

وی در شرح ماجرای بعضی از این جعلیات گفت یکی دیگر از موضوعاتی که این روزها روی آن کار می‌کنم تولید نسب‌نامه‌های جعلی توسط محمد ابوالهدی الصیادی است که شیخ رفاعی و از مقریان عبدالحمید دوم در دربار عثمانی بود. صیادی از سادات رفاعی و از نقبای دولت عثمانی در عراق و شام بود و وقتی عبدالحمید دوم با قطب طریقه قادریه عراق روابطش به سردی گرایید در جریان جنگ رسانه‌ای که میان دو طریقت اتفاق افتاده بود، ابوالهدی صیادی در خیلی از نسب‌نامه‌ها دست می‌برد و در بولاق و بمبئی و... چاپ می‌کند تا ثابت کند نسب رفاعی صحیح و نسب عبدالقادر گیلانی دروغ است. مثال دیگر کتاب غایة الاختصار است. این نسب‌نامه صورت مبسوط و منثور و تغییریافته کتاب الاصلی ابن طقطقی (د. ۶۷۲ق) است که ابن طقطقی آن را برای اصیل‌الدین فرزند خواجه نصیرالدین طوسی (د. ۷۱۵ق) تألیف کرده بود. ظاهراً تاج‌الدین ابن‌زهره این کتاب را با عنوان غایة الاختصار در قرن دهم به نثر درآورده است. ابوالهدی صیادی این کتاب را هم دستکاری و در بولاق چاپ کرده است.

منبع: موسسه پژوهشی میراث مکتوب